

نامه ای از دمشق

ترجمه حماد شبانی

آیند؟ سوریه دست دیگران است ... ما چه کاره ایم؟ وقتی در محلات مختلف دمشق از این پست بازرسی به آن یکی گذر می کنی و لهجه های مختلف سربازان بیگانه را می شنوی حس می کنی یادآوری هدفهای اولیه انقلاب نوعی ساده لوحی است.

بویژه وقتی حجم بالای دخالت خارجی و تأثیر شوم آن بر سرنوشت واقعی کشور توی سرت می کوبد. وقتی نتایج هولناک جنگ رصد می شود، هر بیننده ای احساس می کند جائی برای اراد؟ سوریه ایها وجود ندارد. بنظر می رسد یأس و ناامیدی به شکل روزافزونی هم؟ مردم سوریه را در خود فرو برده است. این مسئله تنها مخالفان رژیم را شامل نمی شود. طرفداران رژیم هم چنین احساسی دارند.

انقلابیون و طرفداران آن با نگرانی و وحشت بسیار شاهد حجم بالای حضور ایرانیها و روسها و ابعاد گسترده حضور میلشیشای قبيله ای و دینی هستند که با قصد و هدف بقای رژیم و بر خلاف اراده و خواست اکثریت جامعه سوریه در این کشور مستقر شده اند. هر ناظری متوجه می شود که آن انقلابی که مردم بخاطرش روزی به خیابانها آمدند تا مملکت را از دست دیکتاتور نجات دهند، هر روز از هدفهایش دورتر و دورتر می شود. طرفداران رژیم هم گرفتار حس و حالت مشابهی هستند، هرچند عجیب بنظر می آید. آنها وقتی می بینند یا می شنوند که هزاران اجنبی در صفوف داعش یا سایر سازمانهای اسلامی دارند می جنگند و در حال ساختن "دولت"ی هستند که هر روز بخشی از سوریه را می بلعد، به این نتیجه می رسند که رؤیای تثبیت سلطه اسد، که به امید واهی استقرار امنیت و آرامش به دامش گرفتار شده اند، هر روز بیشتر از هم می پاشد و دود می شود. متأسفانه در هر دو طرف هنوز کسان زیادی در آرزوی تحقق رؤیاهای انتقامجویانه و نفی طرف دیگر و مخالف خویشند. حتی اگر یک مخالف نظری باشد. حتی اگر تنها "گنااهش" زاده شدن در خانواده و قبيله یا جامعه مذهبی دیگری باشد.

اما وقتی داخل خانه مردم می شوی، پشت دیوارها و درهای بسته، در حرفهای آدمهایی که به یکدیگر اعتماد دارند، چیزهایی می بینی و می شنوی که می توانی آنها را نظریات یا حتی آرزوهای راستین بنامی. چیزهایی که در خیابانها و اماکنی که با وجود پلیس و سلطه امنیتی

از دروغ اشباع شده، نمی بینی و نمی شنوی. همین کمی امیدوارت می کند. با اینحال این چیزها هنوز آنچنانکه باید به وجدان عمومی و عمیق سوریه ایها وارد نشده است. راستی چرا؟ شاید بخاطر این که این حرفها، به زبان ساده، خواستها و مطالبات طبیعی تاریخ هستند که بوقتش باید بروز کند.

دیکتاتورها هرگز نتوانسته اند عمر جاودان برای خود دست و پا کنند و هرگز نخواهند توانست اندیشه های خلاف مسیر تکاملی تاریخ را پا بر جا نگه دارند. در برخورد با مردم و صحبت های روزمره و ساده آنها - حتی طرفداران حکومت - نظریات و نکات انسانی و تاریخی و علمی بسیاری یافت می شود که بشارت دهنده است. این حتمی است که به کوری چشم آنها که این همه مانع ایجاد می کنند، آزادی به این کشور روی خواهد آورد و ناهنجاریهایی که این روزها (در سایه مصلحت های ناپایدار و حقیر) جامعه را به تسخیر درآورده نیز روزی زائل خواهد شد. منافع نهائی و واقعی مردم سوریه آن است که با هم در کشوری زندگی کنند یکپارچه، که سقفش قانونی باشد حامی همه شهروندان، بدون وجود دیکتاتوری که جرأت کند کشور را فقط بخاطر حفظ سلطه خویش به آتش بکشد. کشوری که به گردن مردمانش طناب نینداخته اند تا به بهشتشان ببرند و یا شمشیر آهیخته ای بالای سرشان باشد تا مدام در خوف و ترس به سر ببرند.

مردم در گفتگوها و پچ پچهای روزمره خود از نیروی تاریخ و کارکرد آن می پرسند. خوب، تاریخ همینست. آیا چیزی می آموزیم؟؟؟ زیر آوار همه گرد و خاکها و توفانها و گردبادهای سیاسی و نظامی، حقایق ساده ای نهفته است که سوریها دارند لمسش می کنند. حتی طرفداران رژیم، البته بجز آن دسته ای که منافعشان در استمرار این سونامی مرگ است.

<https://zamanalwsl.net/news/۶۴۵۲۸.html#sthash.DefwLmAt.dpuf>